

خلاصه درس:

تحلیل سندی روایات

روایت اول به دلیل حضور ابوعمر و کنانی در سند آن به روایت نامعتبر وصف شده است، مگر این که مطابق برخی نظرها از طریق برخی مؤلفه‌های دیگر، چون نقل آن در کافی و بودن وی از مشایخ با واسطه حسن بن محبوب - که بنا بر قولی از اصحاب اجماع است - از سند روایت دفاع شود.

البته با پذیرش ضعف سند آن در صورت تایید مفاد آن به ادله دیگر، این روایت هم می‌تواند به عنوان بخشی از اجزای تشکیل دهنده یک دلیل، به حساب آید.

روایت دوم نیز مرسله و فاقد سند معتبر است. چنان که از ناحیه حسین بن مختار قلانسی نیز خالی از گفتگو نیست. البته روایت در کافی ذکر شده و عثمان بن عیسی از اصحاب اجماع در سند آن هست.

روایت سوم به دلیل حضور اسماعیل بن مرار و معلی بن خنیس در سند آن مورد اختلاف واقع شده است و البته برخی از این دو راوی دفاع کرده‌اند. ضمناً روایت در کافی نقل شده و یونس بن عبد الرحمن هم از اصحاب اجماع از مشایخ با واسطه معلی در سند قرار دارد.

به اعتقاد ما از این روایت نمی‌توان به راحتی گذشت، بلکه می‌توان آن را معتبر دانست.

روایت چهارم از سند معتبر برخوردار است، هر چند وجود «عثمان بن عیسی کلابی» که از واقفی‌ها بوده و در سنین پیری توبه کرده است، روایت را در زمره روایات موثقه برده است. البته در برخی گفته‌ها آمده است که وی مستبصر شد و اصحاب بعد از استبصارش از وی روایت نقل کرده‌اند؛ اگر چنین باشد نباید روایت را در زمره موثقه قرار داد فتامل. ضمناً وی از اصحاب اجماع هم قلمداد شده است و روایت در کافی نقل شده است. ضمن اینکه برخی به جای عثمان بن عیسی، حماد بن عیسی را صحیح می‌دانند و دلیل آن را نقل وی از حسین بن مختار دانسته‌اند؟! ایشان ثقه است و هیچ مشکلی از ناحیه وی نیست. روایت پنجم نیز بعنوان روایت معتبر به حساب آمده است و جای مناقشه و گفتگو ندارد.

خلاصه تحلیل

حاصل تحلیل فوق این است که از این پنج روایت، دو روایت - بدون هیچ بحث و گفتگو - معتبر و یک روایت نیز در حکم معتبر است و البته بنا بر برخی مبانی غیر مورد قبول همگان، از همه این روایات می‌توان دفاع سندی کرد.

تحلیل محتوایی روایات

تحلیل مفاد روایت اول

روایت اول در دلالت بر لزوم اخذ به حدیث متأخر و ترک روایت پیشین، در وقت تعارض این دو، هیچ قصوری ندارد. مفروض روایت هم این است که راوی توفیق تشرف محضر امام - علیه السلام - را در دو نوبت داشته و دو حدیث یا فتوای متعارض را با گوش خود و قاطعانه شنیده است. و از ذیل حدیث آشکارا به دست می‌آید که یکی از این دو حدیث یا فتوا - با اشعار به حدیث یا فتوای دوم - از روی تقیه صادر شده است. و این مطلب از «ابی الله الا ان یعبد سراً» و «ابی الله عزوجل لنا فی دینه الا التقیه» به دست می‌آید. در اینجا است که گفته می‌شود: وظیفه حالیه شما اخذ به تعیین اخیر است.

این روایت مربوط به عصر حضور و پر تلاطم امام صادق - علیه السلام - است که می‌طلبید وظیفه‌ها در هر زمان فرق کند؛ گاهی دستوری از سر تقیه داده شود، سپس لغو گردد و - بالعکس - دستوری بر اساس واقع داده شود، سپس لغو گردد. و این وضعیت ارتباطی با مسأله مورد گفتگو (که فهمنده نص با دو روایت معتبر مضمون (و نه قطعی) متعارض مواجه است و غالباً

یقین به عدم صدور یکی دارد، هر دو هم مبین حکم واقعی است و نه ظاهری در حال تقیه) ندارد! فتامل. البته گفته شده: مفاد روایت خاص راوی حدیث، یعنی ابو عمرو کنانی است، بنابراین با چشم پوشیدن از همه آن چه گفته شد، به کار ما نمی‌آید. این گفته، قابل قبول نیست و ذیل آن که با تعبیر جمع ادا شده است (لئن فعلتم ذلک انه لخیر لی و لکم) ناسازگار است؛ چنان که در روایت، هدایت به هیچ تعبدی نیست تا در مورد خودش حصر شود و به کار دیگران - با پیدا کردن وضعیت مشابه - نیاید. بر این اساس: مفاد روایت اول، نسبت به مسأله مورد گفتگو، اجنبی است.

بررسی مفاد روایت دوم

با تحلیلی که از روایت اول ارائه شد، وضعیت روایت دوم نیز معلوم می‌گردد. این روایت نیز هر چند نشانه‌ای از صدورش با نظارت بر تقیه ندارد ولی احتمال آن در این روایت وجود دارد، احتمالی که به راحتی راه تمسک به این روایت را می‌بندد. ضمن اینکه به دلیل ضعف سند آن، صالح برای استدلال نیست. پس این روایت نه مستقلا و نه با انضمام به بقیه به کار مسأله مورد گفتگو نمی‌آید.

مفاد روایت سوم

در روایت سوم گفته شده: ظهوری دال بر لزوم اخذ به خبر اخیر نیست؛ زیرا ضمیر «خذا» به حتی یبلغکم عن الحی» ممکن است به «بایهما ناخذ» برگردد که قهرا مفاد آن چیزی جز تخییر نخواهد بود. قصه عود ضمیر به اقرب ما یمکن ان یرجع الیه نیز مؤید این احتمال است. فتامل.¹ البته بر فرض انکار این احتمال و قائل شدن به عود ضمیر به «و حدیث عن آخرکم» وضعیت این روایت هم مثل دو روایت قبل است.

وجود جمله «والله لاندخلکم الا فی ما یسعکم» و طرف بودن معلی بن خنیس - که از مقوله تقیه کمتر ادراک داشت - با امام - علیه السلام - احتمال ناظر بودن امام علیه السلام به تقیه را تقویت می‌کند و بی‌تردید مانع امکان استفاده از این حدیث در مسأله مورد گفتگو می‌شود.

1. اشاره به این که لزوم اخذ به احدث را از جمله «حتی یبلغکم عن الحی ...» می‌توان استفاده کرد.

مشروح درس:

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از این که روایات پنجگانه دال بر ترجیح به احدث (ادعا شده) قرار ما این شد که روایات را بررسی سندی کنیم اولاً و بررسی دلالی کنیم ثانیاً. روایت اول گذشت، روایت دوم را امروز می‌خواهیم بررسی کنیم.

دیروز من گفتم که احکام حکومتی آیا با مرگ حاکم باطل می‌شود یا نمی‌شود؟ اشاره ای به این مطلب کردیم و عرض کردم احکام حکومتی مثل این که حاکم کسی را متولی جایی کند مثل تولیت آستان قدس رضوی را به کسی دهد یا او را متولی وقف کند، یا وکالت دهد (عنایت من روی این کلمه است). ممکن است کسی بگوید وکالت که حکم حکومتی نیست و به مرگ موکل هم حتماً از بین می‌رود و باطل می‌شود و جای بحث ندارد، اصلاً حکم نیست، می‌گوید تو جای من هستی؛ این اولاً ما حکم حکومتی را در جای خودش مفصل بحث کرده ایم و اگر آن تعریف را در نظر بگیریم وکالت‌های اجتماعی که حاکم می‌دهد (یک مرتبه حاکم وکالت می‌دهد به کسی که شما وکیل هستی که خانه ی من را بفروشی این را نمی‌گوییم حکم حکومتی) یا در مسائل سیاسی اگر حاکم وکالت دهد جای بحث و گفتگو دارد اما نظر رائج این است که باطل می‌شود و ما هم اصرار بر باطل نشدن نداریم و بحث بر سر این است که آیا حکم حکومتی هست یا نه؟ اجمالاً موضوع چه صغرویا، چه کبرویا موضوع خوبی است و جای کار دارد.

روایت دوم

وعنه عن ابيه عن عثمان بن عيسى عن الحسين بن المختار عن بعض اصحابنا

علی بن ابراهیم (ضمیر عنه به ایشان بر می گردد) از پدرش (ابراهیم بن هاشم) عثمان بن عیسی، حسین بن مختار قلانسی، این حدیث اگر همه ی رجالش هم بدون صحبت باشد عن بعض اصحابنا کار را خراب می کند لذا حدیث ضعیف است، البته چون این مضمون مستفیض است می تواند جزئی از یک دلیل کامل باشد ولی خود این روایت ضعیف است ضمن این که خود حسین بن مختار قلانسی هم مورد بحث است، البته چند نکته ی رجالی وجود دارد: اولاً جناب کلینی این روایت را نقل کرده است (با آن شهادتی که در ابتدای کتابش داده است) ثانیاً عثمان بن عیسی را گفته اند از اصحاب اجماع است و گفته اند از اصحاب اجماع به بعد را خیالتان راحت باشد.

حدیث سوم

و عنه عن ابیه عن اسماعیل بن مرار عن یونس عن داود بن فرقد عن المعلی بن خنیس علی بن ابراهیم، پدرش، ابراهیم بن مرار اختلافی است ولی نظر غالب این است که معتبر است، یونس بن عبد الرحمن از بزرگان شیعه و اصحاب اجماع است، داود بن فرقد هم از بزرگان و موثقین است، معلی بن خنیس محل بحث است برخی گفت اند ضعیف جدا اما برخی گفته اند این شخص مقداری تند بوده و مراعات تقیه نمی کرده است و در آخر هم جان خود را روی این مسأله گذاشت حتی شبیه ی غلو هم در موردش مطرح شده است (البته برای من ثابت نیست) ولی هر چه که به طرف ما آمده است کفه ی اعتبارش چربیده است و جهات تنقیصش را گفته اند که واقعا موجب تنقیص نیست. باز هم اولاً روایت در کافی است و بودن در کافی خودش یک وجه تقویت است و یونس چون از اصحاب اجماع است می تواند وضعیت معلی را تصحیح کند (البته بنا بر آن مبنایی که بیان شد). اما به نظر ما اسماعیل بن مرار توثیق دارد، معلی هم شاید به خاطر کارهایش مقداری متهم شده و اگر این کارها را نداشت ما امروزه او را به عنوان یک رجل کامل می شناختیم.

روایت چهارم

عدة من اصحابنا (این عدة من اصحابنا را مرحوم کلینی در جای خودش توضیح داده که چه کسانی هستند و برای اختصار بیان نمی کند و همه ثقه هستند و لطمه به سند نمی زند) احمد بن محمد، عثمان بن عیسی، ابو ایوب خراز و محمد بن مسلم. راجع به این روایت: احمد بن محمد در این جا متخصصین رجال گفته اند مشترک است بین احمد بن محمد بن خالد برقی قمی و احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی، هر کدام که باشد اشکالی بر آن ها نیست. عثمان بن عیسی کلایی ایشان را گفته اند واقفی بوده است و در آخر مستبصر شد و روایت هم بعد از سلامتش و امامی شدنش از او نقل شده است، اگر این طور باشد اشکالی ندارد و دو تای دیگر هم اعتبارشان تمام است. عثمان بن عیسی در ابتدا سنی بوده است بعد شیعه شده، با وفات امام کاظم ع واقفی می شود و در اواخر عمر امامی می شود و از دنیا می رود. این که می گویند در زمان استبصارش از او روایت نقل شده یعنی بعد از خروجش از سنی بودن به شیعه بودن نه خروجش از واقفی بودن به امامی بودن؛ برخی گفته اند این روایت موثقه است و از آن طرف هم گفته اند عثمان بن عیسی بعد از استبصارش از او نقل حدیث شده است. اگر این استبصار به معنای خروج از واقفی بودن باشد نباید حدیث را موثقه بدانند بلکه باید بگویند معتبره یا صحیحه است ولی اگر بگوییم استبصار یعنی شیعه شدن منتهی زمان وقف روایت می شود موثقه (معمولاً آقای مامقانی مفصل وارد می شود، معمولاً استبصار را در مورد کسی که از سنی بودن وارد شیعه بودن می شود به کار می برند).

پس روایت روایت معتبر و خوبی است و از سند خوبی برخوردار است چه صحیحه باشد چه معتبره باشد و چه موثقه باشد.

روایت پنجم

علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی نجران (عبد الرحمن بن ابی نجران) که از رجال شیعه است و مشکلی ندارد از عاصم بن حمید حنان ایشان هم مشکلی ندارد، منصور بن حازم بجلی ایشان هم مشکلی ندارد از امام صادق. اگر دقت کنید در این پنج روایت که امروز بررسی کردیم دوتای آخر که هیچ بحثی نداشت، البته من از روایت معلی بن خنیس هم نمی گذرم (البته با مشهور هم در این جا همراه هستیم) پس می شود سه روایت معتبر، فقط می ماند مرسله ی عثمان بن عیسی و روایت اول که این دو ضعیف هستند البته ضعیف مبنوی و علی المبنی. پس ما در کل مشکلی از نظر سند نداریم، جهت صدور

هم تمام است و این ها چون مسأله ی اصولی است جای تقیه نیست و اتفاقاً بر عکس، ضد تقیه است چون در برخی از روایات بود که تقیه کنید، و در روایتی که می آید تقیه کنید ممکن نیست که از روی تقیه صادر شده باشد. و از معصوم به عنوان این که امام مبین شریعت هستند صادر شده است فقط می ماند دلالت.

بررسی دلالت روایات

روایت اول

ابوعمر و کنانی می گوید امام فرمودند: یا با عمرو اگر امسال من چیزی بگویم بعد بیایی خلافت را بشنوی چه می کنی؟ گفت آخری را می گیرم و ما قبل را رد می کنم. امام هم تأیید کردند و بعد هم شروع کردند در رابطه با تقیه و مزایای آن صحبت کردند.

به نظر می رسد این روایت به کار ما نمی آید. فرض روایت این است که یک نفر توفیق داشته است دو مرتبه مستقیماً خدمت امام برسد و در صدور این دو حدیث شک ندارد بلکه یقین دارد، در تعارضشان هم شک ندارد، فرض کنید دلالت هم روشن است و بفهمد که دومی خلاف اولی است در این فرض گفت دومی را می گیرم امام هم تأیید کردند و ... عصر امام صادق هم یک عصر پر تلاطمی است (بر خلاف عصری که آرام است یا عصری است که همه دیکتاتوری است مثل اواخر دوران امام عسکری و امام هادی که بنی عباس مقتدر شده بودند) اما زمان امام صادق دعوا زیاد بوده، بنی امیه، بنی مروان می خواهند بروند و بنی عباس بیایند، بنی عباس هم در ابتدای کار بوده اند و از اقتدار لازم برخوردار نبوده اند تا منصور دوانیقی می آید و یک دیکتاتوری برقرار می کند لذا در زمان هایی باید تقیه می کردند و در زمان هایی هم آزاد بودند و لذا روایات تقیه زیاد شد، بعد امام می فرمایند اگر اینطور شد آخری را بگیر. ممکن است امام زمانی خبر دهند که رؤیت هلال را از ما بگیرید و زمانی هم به صورت تقیه ای بگویند رؤیت هلال را از حکومت بگیرید در حالی که محل بحث ما تعارض ادله است یعنی جایی است که یقین داریم یکی از روایات صادر نشده است یا کذب است (اگر هر دو غیر صادر نباشد)، در تعارض ما با دو نصی که با گوشمان شنیده ایم نیست بلکه برای مظنون ها (ظن معتبر) است. از این مهم تر این که در تعارض ما هر طرف را بگیریم می خواهیم حمل بر حکم واقعی کنیم. یعنی دو روایت هست که یکی دال بر وجوب نماز جمعه و دیگری دال بر عدم وجوب نماز جمعه ولی ما نمی دانیم کدام درست است و از امام معصوم صادر شده است و کدام اشتباه است و از امام معصوم صادر نشده است. بحث بر سر حکم واقعی و ظاهری نیست بلکه بحث بر سر دو دال است که نمی دانیم کدام از امام صادر شده و کدام صادر نشده است. اگر این مطلب را توجه داشته باشیم باید بگوییم که روایت از دلالت بر مطلب ما اجنبی است. چون در این روایت امام می فرمایند در عصر پر تلاطمی مثل عصر ما روایت آخر را بگیرید نپرسید هم که چرا قبلاً مطلب دیگری را گفتید؛ نمی توانیم برای دو روایت متعارض استفاده کنیم که در عصر غیبت از آن استفاده کنیم که با دو دال رو برو هستیم و نمی دانیم کدام حکم واقعی است و کدام نیست.